

خبرها

کتابخانه دکتر نصر در زمینه سنت گرایي منحصر به فرد است

مهر : رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران با اشاره به غنای کتابخانه دکتر سیدحسین نصر که در این موسسه افتتاح شده است، گفت : این کتابخانه تخصصی با بیش از ۵ هزار جلد کتاب، در تمام ابعاد مطالعات سنتی و فرهنگ معنوی از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است. دکتر غلامرضا اعوانی رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در گفت وگو با خبرنگار مهر درباره ویژگی های این کتابخانه اظهار داشت : این مجموعه ۲۵ بخش دارد که در میان آن می توان به بخش های هنر، فلسفه علم، تاریخ علم، ادیان، عرفان مطالعات سنتی، مطالعات اسلامی، روح معنوی غربی نسخ خطی، مراجع و بسیاری از بخش های دیگر اشاره کرد. ویژگی خاص این کتاب ها تخصصی بودن آن است و با توجه به تخصصی که دکترنصر در زمینه کتاب شناسی داشته هرگونه کتابی را وارد کتابخانه خود نمی کرده است. این کتابخانه دست چین شده و با تخصص های مختلف جمع آوری شده است. وی تاکید کرد : برخی از کتاب های این مجموعه نایاب محسوب می شوند که عموم مردم می توانند در جهت درک تفکر و فرهنگ سنتی اسلام و سایر ادیان از آنها بهره مند شوند. دکتراعوانی در پاسخ به این پرسش که این کتابخانه چقدر می تواند به غنای فرهنگی و فلسفی جامعه کمک کند، اظهار داشت : ما تاکنون مجموعه ای اینچنین گلچین شده و تخصصی در اختیار نداشتیم و با توجه به اینکه هنوز ۱۵۰۰ عنوان جلد از این کتاب ها نزد دکتر نصر باقی مانده و هر سال نیز تعدادی کتاب به این مجموعه اضافه خواهد شد، بی تردید مجموعه ای بی نظیر و منحصر به فرد را در اختیار داریم که در غنای فرهنگی و فلسفی کشور نیز بسیار موثر خواهد بود. وی یادآور شد : این مجموعه در حال گسترش است و شاگردان دکتر نصر نیز متعهد شده اند که هر سال در همین عرصه سنت و سنت گرایي تعدادی کتاب به این کتابخانه اضافه کنند، چرا که چاپ و انتشار کتاب هایی در عرصه سنت گرایي بسیار محدود است. بنابراین می توان این کتابخانه را در تمام ابعاد فرهنگ معنوی و سنت کم نظیر دانست. دکتر اعوانی با اشاره به تعداد کتابی که قرار است به این مجموعه اضافه شود، گفت : برای جایگزینی مناسب کتاب هایی که در آینده به مجموعه اضافه می شود، یک طبقه دیگر به این کتابخانه اضافه شده و حتی اگر تعداد کتاب ها گسترش چشمگیری یافت می توان در سال های آینده یک ساختمان را به این کتابخانه اختصاص داد. وی تصریح کرد : این کتاب ها برای برطرف کردن نیاز به مرجع در میان اساتید و دانشجویان در زمینه سنت گرایي بسیار مفید است چرا که چنین مجموعه ای بسیار کمابص محسوب می شود. رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه با اشاره به کتاب های خاصی که در زمینه علوم و دانش های سنتی و نظریه پردازی درباره سنت گرایي در این کتابخانه وجود دارد، گفت : این عرصه مدت هاست که سطح وسیعی از توجه غرب را به خود معطوف داشته، اما ورود و ترجمه چنین کتاب هایی در ایران کمتر بوده و از آنجا که دکتر نصر به این کتاب ها دسترسی داشتند می توان این کتابخانه را بسیار غنی دانست.

فلسفه به مثابه تمرین فرهنگی

مهر : همایش «فلسفه به مثابه تمرین فرهنگی» ۲۴ و ۲۵ آبان ماه امسال از سوی کمیته فرانسوی تمارین تازه فلسفی و با حمایت یونسکو برگزار می شود. این همایش با عنوان «فلسفه به مثابه تمرین فرهنگی: شهروندی تازه» از سوی کمیته فرانسوی تمارین تازه فلسفی که همایش های سالانه ای را در این عرصه برگزار می کند، تشکیل خواهد شد. این کمیته آموزگاران، دانشگاهیان، انجمن ها و اعضای وزارت آموزش فرانسه را برای بحث و گفت وگو درباره موضوع همایش در دفتر مرکزی یونسکو در پاریس جمع می کند. این همایش به مناسبت روز رسمی فلسفه که از سوی یونسکو مطرح شده برگزار خواهد شد. برگزار کنندگان همایش «فلسفه به مثابه تمرین فرهنگی» قصد دارند مردم گفت وگویی جدی در این رابطه صورت داده، بر عملی کردن فلسفه در عرصه آموزش، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تاکید کنند. طی این همایش عناصر و اطلاعاتی که نشان می دهد فلسفه یک فعالیت غیرضروری نبوده و یا برای نخبگان و طبقه خاصی از جامعه صورت نگرفته است مورد تاکید و تایید قرار می گیرد. ظهور بسیاری از شیوه ها در سال های اخیر چون فلسفه با کودکان، کانه های فلسفه، کارگاه های فلسفه در کتابخانه ها و کتابفروشی ها، مشاوره های فلسفی و موفقیت فلسفی مجلات در میان عموم مردم، هنجای موبید تجدید حیات این عرصه است. کشورهای مختلفی چون بلژیک، نروژ، استرالیا و برزیل تاکنون تصمیماتی متبیه بر معرفی فلسفه در مقطع ابتدای اتخاذ کرده اند و نمونه ارزشمند تفکر نقدی یا تفکر اخلاقی در کشورهای بسیاری نشان دهنده چنین آگاهی ای است. اما گسترش آموزش فلسفی مستلزم تفکر یا تفکری مجدد درباره فن آموزش و پرورش کودک است. فلسفه در این میان به عنوان یک ابزار عملی می آموزد که انتقال دانش به کودک کافی نیست و آموزگار باید تفکر، حبس دآوری و استعدادهای دانش آموز را پرورش و توسعه دهد. همایش «فلسفه به مثابه تمرین فرهنگی» قصد دارد فلسفه را به عنوان یک شیوه تدریس در نظر بگیرد، این امر حضور عموم را در این عرصه گسترده تر می کند و اهمیت فلسفه برای کودکان و بسپج کردن شبکه های ارتباطی آموزش فلسفه در مقطع ابتدای این عرصه را تبیین می کند. این تعریفی از فلسفه به صورت طبیعی به التزامات سیاسی و به صورت جزئی تر به مفهوم شهروند، دموکراسی و زندگی در جامعه منتهی می شود. در نتیجه هدف این همایش همان اهدافی است که در گزارش مدیرعامل یونسکو درباره استراتژی میان بخشی فلسفه در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۰۵ مورد تاکید قرار گرفت.

کار و فراغت به ویژه در عصر نوین، به‌عنوان دو نیاز بنیانی انسانی مطرح شده‌اند. همچنان‌که کار، عمل خلاق فراورنده و تغییردهندهٔ هم جهان و هم سرشت انسانی است، فراغت نیز همچون فعالیت نسبتاً خودانگیزخته و آزادانه فرد در بازآفرینی خود، خود–بیانگری و بازیابی خویشتن به‌شمار می‌آید. اما اگر کار (work) ممکن است از سوی در کار بیگانه شده و از سوی دیگر در زحمت (Labour) و اشتغال (Occupation) به تباهی کشیده شود، فراغت نیز چه بسا تباه می‌شود. محدود شدن و تقلیل یافتن فراغت به سرگرمی، سرگرمی خواهی را به‌عنوان بروز تباه‌شدگی فراغت و فراغت‌طلبی مطرح می‌کند. در این مقاله در پی سنجش تمایز فراغت‌طلبی و سرگرمی خواهی، برخی از ویژگی‌ها و کارکردهای فرهنگ سرگرمی خواهی بررسی می‌شود.

■**فراغت طلبی در برابر سرگرمی خواهی**

در پی انقلاب صنعتی و بسط مناسبات سرمایه‌داری، فراغت از کار جدا شد. در جوامع پیش سرمایه‌داری، کار و فراغت در هم ادغام و با یکدیگر نامتماز بودند. در چنین جوامعی نه‌اینکه زمان فراغت و باحتی سرگرمی وجود نداشت اما فراغت و سرگرمی عمدتاً به صورت آیین‌ها و جشن‌هایی بروز می‌یافت که در واقع به‌عنوان بخشی از روند کار به‌شمار می‌آمدند، در عین حال که چنین آیین‌ها و جشن‌هایی جنبه عمومی و همگانی داشت و فرد به‌عنوان هستی ادغام‌شده در جماعت در آنها شرکت می‌جست. به علاوه بخش دیگری از وقت آزاد مردان صرف روابط خانوادگی و خویشاوندی می‌شد (مثلاً در شب نشینی‌ها) به آنچه که نشانگر پایداری به اخلاق و رسوم الزامی جماعت بود و نمی‌تواند به‌عنوان گذران زمان فراغت دریافته شود. اما در جوامع سرمایه‌داری به ویژه با تکامل صنعت و رشد تولید و کاهش نیازمندی جامعه به کار انسانی و نیز جدایی فرد از جامعه و اکتساب هویت فردی، زمان فراغت از زمان کار جدا شد و در تعامل با آن قرار گرفت. برای درک واضح‌تر زمان فراغت می‌باید آن را از وقت آزاد متمایز کرد. می‌توان گفت وقت آزاد فرد مجموعه زمانی است که در کار یا اشتغال موظف قرار ندارد. در عین حال این زمان شامل دو بخش فعالیت اجباری و انتخابی می‌شود. فعالیت‌های اجباری انجام شده در وقت آزاد، مثلاً زمان لازم برای رفت و آمد به محل کار موظف، زمان صرف غذا، دیدار از روی وظیفهٔ خویشاوندان، شستن و مرتب کردن لباس و… جزء زمان فراغت نیست. بنابراین زمان فراغت بخشی از وقت آزاد است و فعالیت‌هایی را دربر می‌گیرد که فرد نسبتاً بدون اجبار، به‌طور خودانگیزخته و عمدتاً مطابق با دلخواست‌های فردی‌اش انتخاب می‌کند. تبیین زمان فراغت با «فعالیت» در درک زمان فراغت بسیار مهم است. اگر کار با فعالیت تبیین شود، فراغت با بی فعالیتی، آن‌گاه رابطه کار / فراغت فقط شامل تصاد است. در حالی که میان این دو وحدت پدیدار وجود دارد. جنبه وحدت‌شان در این است که هر دو به صورت‌های متفاوتی به نیازها و دلخواست‌های انسان پاسخ می‌دهند و اینکه هر دو در صورت‌های مختلف «فعالیت» بروز می‌یابند. جنبه تضادشان نیز از جمله اینکه با قائل شدن دو محرک اصلی نیاز و دلخواست برای انسان می‌توان قائل شد که کار فعالیت خودانگیزته و به پاسخ به دلخواست‌ها. (باطلع این تمایز نسبی است و نیاز و دلخواست گاه بر هم منطبق می‌شوند.) و نیز این تضاد که کار، فعالیت موظف با اجباری است و فراغت، فعالیت خودانگیزته آزاد. (باز هم فقط اشاره می‌شود که از یک‌سو این تمایز، مطلق نیست و از سوی دیگر، انتخاب آزادانه فعالیت‌های زمان فراغت با وضعیت خاص اجتماعی مشروط می‌شود.) از این لحاظ حتی اگر فعالیت‌های زمان فراغت فرد به‌طور جمعی انجام شود اما انتخاب نسبتاً خودانگیزته و آزادانه این فعالیت‌ها از سوی فرد، به دور از اجبار اجتماعی سازمان یافته و نهادهی شده، شرط زمان فراغت است. اما زمان فراغت شامل چند نوع فعالیت‌هایی است؟ با فرض اینکه در زمان فراغت نیازها و دلخواست‌های واقعی و راستین فرد مورد نظر است، دست‌کم می‌توان سه حوزه فعالیت را برشمرد: الف – مجموعه فعالیت‌های که فرد برای رهایی از خستگی جسمانی و یا ذهنی ناشی از کار موظف روزانه انجام می‌دهد. این اقدامات فقط شامل کار فراطبی استراحت–یعنی عملی– نمی‌شود. در این حوزه، بازیابی سرزندگی قوای جسمانی و ذهنی خود یا کسب آمادگی جسمانی و فکری برای کار مجدد موردنظر است. این هدف با اقدامات گوناگون مثلاً نشستن مطالعه روزنامه و… حاصل می‌آید. ب– فعالیت‌هایی که در وای کارهای موظف و اجباری و نیز یکتوخت و تکراری روزمره، نیروها را قادرند فردا مطابق با دلخواست‌هایش به عمل درمی‌آید و در تبدیل نیروها و امکانات فعالیت‌هایش به بالفعل، عمل رنشد فردی‌اش، به او یاری می‌رساند. اینها فعالیت‌های خود–بیانگرانه فرد هستند. آموزش زبان‌های بیگانه برای گسترش حوزه مطالعات، یادگیری موسیقی یا نقاشی و… و ورزش، فعالیت‌های عملی مثل باغبانی، صنایع دستی و… و مطالعه مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی… از جمله این فعالیت‌ها هستند. اینها فعالیت‌هایی‌اند که با هدف توانمندسازی جسمانی و ذهنی و نیز رشد عاطفی فرد نسبت به خود و جهان پیرامونش، از – در کل – تعالی جویی فردی انجام می‌گیرد. همچنان‌که در این فعالیت‌ها فرد به بازیابی خویشتن از ارتباط با فعالیت‌های مربوط به کار نیز می‌پردازد. ب– فعالیت‌هایی که شامل سرگرمی و تفریح است. این فعالیت‌ها در مجموع به منظور فاصله گرفتن و رهایی فرد از ملالت زندگی یکتوخت روزمره انجام می‌شود. جدایی و رهایی از چنین ملالتی ضرورتاً تا حدودی گذار به فاز چارچوب‌های زندگی یکتوختی و اشتغال‌دوری است. این گرایش به موقعیتی متمایز از وضعیت زندگی یکتوخت و ملالت‌بار روزمره به رضایت‌مندی فرد می‌انجامد.

از این رو زمان فراغت و به‌طور کلی، فرصتی است برای تلاش فرد برای قرار گرفتن در موقعیتی مطلوب؛ موقعیت مطلوبی که حامل حدی از تعالی جویی فردی و حسن خلاقیت و تجربه آزادی است. در یک دریافت حداقلی نیز فراغت و سرگرمی می‌توانند تقلای منفعلانه و مبتنی بر عقل سلیم باشد که بروز تمایل فرد به جدایی از یکتوختی ملالت‌بار زندگی روزمره است. اما در هر حال وجود حدی از خودانگیزختگی و خودمختاری در سرگرمی و تفریح در کنار انتخاب نسبتاً آگاهانه و آزادانه فعالیت‌های دو حوزه دیگر مین این نکته مهم است که افراد به واسطه چگونگی گذران زمان فراغت به‌طور متفاوتی به نیازها و دلخواست‌های واقعی‌اش پیروزاد و به هفتی برای سازگار شدن با همین اشرار مختصر به رابطه کار / فراغت می‌توان به این

انگد پیشه

فرهنگ سرگرمی خواهی

نوشته : حسن قاضی مرادی



نکته پرداخت که در کشورهای سرمایه‌داری اگر کار به یک‌ریگانه‌شده تبدیل شد، فراغت نیز به بیگانه‌شدگی دچار می‌شود. اما نه رابطه کار / فراغت و نه بیگانه‌شدگی آن چندان به جامعه ما مربوط نمی‌شود. ایرانیان به لحاظ تاریخی عمدتاً در چارچوب اقتصاد معیشتی زیسته‌اند و چندان اشتیاقی به کار با تکامل صنعت و رشد تولید و کاهش نیازمندی جامعه به کار نداشته‌اند. امروزه نیز که در ایران زمان کار مفید و پرهووری کار بسیار پایین‌تر از حتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه است مبین فروکاهی کارکردن به زحمتکنی و اشتغال‌ورزی است. از این رو به نظر می‌رسد در جوامعی مثل ایران به جای رابطه کار / فراغت می‌باید به رابطه زحمت و اشتغال / سرگرمی پرداخت. به اختصار می‌توان گفت کار، در مجموع، انسان جدا شده از طبیعت را در ارتباطی آگاهانه و خلاقانه با طبیعت قرار می‌دهد، کار، عامل تحول غایتمند شرایط مادی جهان و زندگی خود از سوی انسان است. محصول کار–تولید– بروز خودتقویت بخشی و رشد و به عرصه محصولات و خدمات با این حال هر دو جسمانی و کار فکری تقسیم نمی‌شود. به این معنی که کار به علت غایتمندیش–ش–که وجه تعیین‌کننده کار انسانی است– همواره وجهی فکری نیز دارد. اما زحمت (به‌عنوان فعالیت عمدتاً جسمانی) و اشتغال (به‌عنوان فعالیت عمدتاً غیرجسمانی) هر چند شامل تصاد است، در حالی که میان این دو وحدت پدیدار وجود دارد. علت ویژگی‌ها و اهداف‌شان از کار متمایز می‌شوند. هدف اصلی زحمت و اشتغال، رفع نیازمندی‌های اولیه انسان–غذا، پوشاک، مسکن– است. هدف زحمت و اشتغال، فرصت‌یابی برای ادامه بقا است که از طریق فعالیت‌هایی یکتوخت، تکراری، محدود و ملالت‌بار حاصل می‌آید. این فعالیتی است که فرد مطابق کلیت از پیش تعیین شده و دیکته شده به او انجام می‌دهد و از این رو بر فعالیت خود که فاقد خلاقیت و خودانگیزختگی است نظارتی ندارد و آن را یکسره منفعلانه انجام می‌دهد. می‌توان گفت اگر کار، برانگیزنده نیروهای خلاقه انسانی است، زحمت و اشتغال، انسان را به هستی منفعلانه‌ای سوق

می‌دهد. پیام مهم منفعلانه بودن زحمت و اشتغال و متمرکز شدن این دو به تقلا برای بقا این است که زحمت و اشتغال به‌طور ذاتی محدود و یکتوخت است و به جهت مشغول است فعالیت‌های غایتمندیش نیستند. برای او اینها فقط تقلایی است که به اجبار تا بازنشستگی و یا زمان مرگش به یکسان ادامه می‌یابد. هدف همواره غایتمندیش را دربردارنده هیچ چیزی نیست. از این محدود، زحمت تلاش برای بقا به اسارت می‌گیرد. به علاوه رزستین در جهان پرمخاطره و بی ثبات و ناامن، و به غفلت وجهی از حس امنیت و ترسیدن می‌دهد. این میل به گریز و غفلت از چنین واقعیتی در شرایطی که فرد مستغرق زندگی روزمره است و هیچ چشم اندازی در رهایی از آن نمی‌بیند، تشدید می‌شود. اما وجه دوم غفلت، غفلت از خویشتن است.

نکته

سرگرمی خواهی در معنای ادغام و استغراق در سرگرمی و سرگرم شدن، مهمتر از همه، با غفلت مشخص می‌شود؛ غفلتی که دو وجه دارد: وجه نخست آن گریختن از و میل به فراموش کردن واقعیت تحقیرآمیزی است که فرد را در محدوده تلاش برای بقا به اسارت می‌گیرد. به علاوه رزستین در جهان پرمخاطره و بی ثبات و ناامن، و به غفلت وجهی از حس امنیت و ترسیدن می‌دهد. این میل به گریز و غفلت از چنین واقعیتی در شرایطی که فرد مستغرق زندگی روزمره است و هیچ چشم اندازی در رهایی از آن نمی‌بیند، تشدید می‌شود. اما وجه دوم غفلت، غفلت از خویشتن است.

خوشگذرانی اصلاً در شرایطی طلب می‌شود که فشادی و سعادت و رضایت‌مندی ممکن باشند. خوشگذرانی در سرگرمی فقط کسب لذت در لحظه حال است. در عین حال که فرد را در لحظه حال مستغرق نگه می‌دارد. با تاکید بر همین نکته است که می‌یابد نتیجه‌گرفت فرهنگ سرگرمی خواهی این ویژگی را دارد که فرد را مستغرق لحظه حال نگه می‌دارد. این به معنای اتکید فرد نسبت به عامل سرگرم‌کننده است. در این حال تداوم همین لذت‌طلبی در لحظه حال است که به کرتخی و لختی فرد سرگرمی‌خواه می‌انجامد. اگر که بازیابی و بازسازی خود از طریق فعالیت‌های زمان فراغت، فرد برای مرحله دیگری از کار آماده می‌شود اما کرتخی و لختی حاصل از سرگرمی خواهی چسبناور در آن زمان در به زحمت و اشتغال بعدی دلزده کند. (از همین منظر می‌توان به این نکته توجه کرد که معمولاً تفرایک صبح نهان شهران سبک‌ترین تفرایک در میان روزهای «کار» است.) جدایی و غفلت از دل‌زدگی زحمت و اشتغال توسط خوشگذرانی / سرگرمی ماندن، فقط به حسرت خوشگذرانی بیشتر می‌انجامد، و این حسرت خوشگذرانی در سرگرمی خواهی هیچ غایتی ندارد. در سرگرمی خواهی، فرد هویت یک انسان جزئی و یک مهره منفعل را به خود می‌گیرد که آرزویش فقط بی‌دغدغه ماندن تمام را به خود می‌گیرد و حسرتش فقط بی‌دغدغه خواهی خود فرد است. عقلائی و حساسیت‌گرای خواهی خود فرد را در طریق جدی عمل می‌کند که بتولند خواهد شد. آن هم نه از طریق فعالیت جدی و هوشیارانه فکری یا جسمانی؛ بلکه به وسیله انفعالی راحت طلبانه و کاهلانه. در فرهنگ سرگرمی خواهی حتی تفریح نیز به معنایی که در زمان فراغت–در معنای recreation– عامل تجدید قوای فکری و جسمانی است– نمی‌تواند وجود داشته باشد. بلکه تفریح نیز به همان خوشگذرانی منفعلانه تقلیل می‌یابد. می‌توان گفت سرگرمی خواهی لذت‌طلبانه تداوم‌پرسه‌زدن است؛ پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از همین‌جا است، پرسه‌زدن حتی بی‌اعتنایی به راه و افتغال در برابر آن‌است در لحظه پیمودنش. – سرگرمی خواهی متکی به شناخت نیست، پرسه‌زدن در زندگی تا هیچ واقعیتی زندگی، جدی و قابل تامل نباشد. مسئله پرسه‌زدن، «چپستی» و «چرایی» نیست؛ «چگونگی» است؛ بی‌مقصدی و فقدان غایت‌مندی پرسه‌زدن از